گفت‌وگوی «جوان» با سرهنگ جانباز خسرو جهانی
از افسران حاضر در دیدار تاریخی ۱۹ بهمن ۵۷ با حضرت امام

فوتبال را بهانه کردیم و به مدرسه علوی رفتیم!

■ علیرضا محمدی

سرهنگ خسرو جهانی از افسران انقلابی نیروی هوایی ارتش است که هم در کمیته استقبال از حضرت امام حضور داشت و هم در بیعت تاریخی همافران و افسران نیروی هوایی با امام شرکت کرد. این بیعت تاریخی که به تاریخ ۱۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ انجام گرفت، همچون تیر خلاصی بود که بر پیکره رژیم در حال فروپاشی پهلوی وارد آمد و روند سقوط آن را سرعت بخشید. سرهنگ جهانی بعد از پیروزی انقلاب و شروع دفاع مقدس در پدافند هوایی به خدمت ادامه داد و کاری کرد کارستان. او توانست با ساقط کردن ۶۸ فروند از هواپیماها و جنگنده‌های دشمن، رکوردی جهانی را در این خصوص کسب کند. او که از جانبازان دفاع مقدس به شمار می‌رود، سال‌هاست که با بیماری مزمن ناشی از مجروحیت دوران جنگ دست و پنجه نرم می‌کند. اما خودش می‌گوید که همیشه پا در رکاب ولایت است و اگر روزی به وجود او چه در میادین نبرد یا مناسبت‌های دیگر نیاز باشد، رخت رزم به تن می‌کند و آماده جانفشانی است. به مناسبت ۱۹ بهمن ماه و بیعت تاریخی همافران با امام خمینی(ره) گفت‌وگویی با این رزمنده پرافتخار کشورمان انجام دادیم تا علاوه بر مرور خاطرات آن روز تاریخی، یادکردی از دفاع مقدس و همین طور پیشرفت‌هایی داشته باشیم که صنایع نظامی کشورمان به آنها دست پیدا کرده‌اند.

بهمن ۱۳۵۷ شما در کدام قسمت از ارتش خدمت می‌کردید؟

من دانشجوی سال سوم دانشکده افسری (پدافند هوایی) بودم. البته از قبل درجه ستوان دومی را دریافت کرده بودم، ولی چون بخشنامه آمده بود که هر کدام از افسران لیسانس ندارند بروند دانشکده و لیسانس‌شان را دریافت کنند، ما هم با دانشجوها ادغام شدیم و مشغول ادامه تحصیل شدیم.

چطور شد که به عنوان یک افسر ارتش شاهنشاهی به جمع انقلابی‌ها پیوستید؟

خوب ما قبل از آنکه یک افسر و نظامی باشیم، از بین همین مردم رشد کرده و به عضویت ارتش درآمده بودیم. ظلم حکومت طاغوت را می‌دیدیم و از نزدیک با مشکلات و دردهای مردم آشنا بودیم. در سال ۵۷ که تظاهرات اوج گرفته بود، حکومت پهلوی جنایت‌های زیادی انجام می‌داد. خیلی از مردم به شهادت می‌رسیدند و ما اینها را می‌دیدیم. جالب است افسران ارشد ارتش مثل تیمسار اظهاری در پاسخ به خبرنگارهای خارجی که می‌گفتند چرا شما به سمت مردم تیراندازی می‌کنید، می‌گفتند این شلیک‌ها نه برای کشتن که برای ایجاد صلح است! یعنی ما می‌کشیم تا اوضاع را آرام کنیم. خب این حرف‌ها را که می‌شنیدیم بیشتر از رژیم و جنایت‌هایش متنفر می‌شدیم. همین‌ها باعث می‌شد تا هسته‌های مقاومت در یگان‌های مختلف ارتش شکل بگیرد و ما هم با این افسران انقلابی ارتباط گرفتیم و فعالیت کردیم.

بحث ما بیشتر روی روز تاریخی ۱۹ بهمن ماه است، اما گویا شما در کمیته استقبال از حضرت امام هم حضور داشتید، چطور شد که به این کمیته ورود کردید؟

در مجموعه افسران انقلابی که فعالیت‌های زیرزمینی داشتیم، امیر قاسم فراوان رابط ما با چهره‌های شناخته شده مثل مرحوم آیت‌الله طالقانی بود. یک روز آقای فراوان با شناختی که روی ما و دیگر بچه‌های انقلابی داشتند، آمدند و چند نفر را که من هم جزوشان بودم اسم بردند و گفتند شماها جزو کمیته استقبال از حضرت امام هستید. به این ترتیب ما روز ۱۲ بهمن نشان کمیته استقبال را روی بازو و سینه بستیم و به جمع مردم پیوستیم. یک خاطره اینجا برای‌تان از آن روزها تعریف کنم. آقای ناطق نوری به ما گفت شما کمیته «استقبال» نیستید، بلکه کمیته «استمرار» هستید. یعنی تازه از اینجا به بعد کارتان شروع می‌شود. استقبال از امام یک روز است و آن روز به هر نحوی به اتمام می‌رسد، اما بعد از استقرار ایشان، شما ارتشی‌های انقلابی باید از جان ایشان حفاظت کنید. لذا وقتی که امام در مدرسه علوی مستقر شدند، ما وظیفه حفاظت از ایشان را برعهده داشتیم. هر کسی برای دیدار می‌آمد، تفتیش می‌کردیم. اگر او را می‌شناختیم که می‌گفتیم مشکلی برای ورود ندارد و اگر هم نمی‌شناختیم، از نزدیکان امام می‌آمدند برای شناسایی آن فرد. منتها خود امام بسیار شجاع و نترس بودند. ایشان می‌گفتند چه کسی می‌خواهد من را بکشد؟ من ترسی از این بابت ندارم. ایشان تا آنجا که می‌توانستند با مردم دیدار می‌کردند و همین دیدارها باعث جذب افراد مختلف به سمت ایشان و نهضت اسلامی‌شان می‌شد.

روز ۱۹ بهمن ماه ۵۷ چه اتفاقی افتاد؟ اگر می‌شود بیشتر به دید یک خاطره به این روز تاریخی نگاه کنیم.

یادم است وقتی می‌خواستیم هماهنگی‌های لازم برای رفتن پیش حضرت امام و ملاقات با ایشان را فراهم کنیم، چون می‌ترسیدیم لو برویم، تصمیم گرفتیم این قضیه را صرفاً بین بچه‌های نیروی هوایی شامل افسرها، دانشجوها و همافرها مطرح کنیم. رمزمان هم این بود که می‌گفتیم می‌خواهیم برویم فوتبال بازی کنیم؛ بچه‌ها لباس‌های‌تان را بردارید. با این جمله «لباس‌های‌تان را بردارید» بچه‌ها متوجه می‌شدند که باید با لباس نظامی بیایند. آنها هم در جواب می‌گفتند: ان‌شاءالله امروز گل می‌زنیم! همه می‌دانستیم که قرار است چه حرکتی رقم بزنیم. مسلماً آن زمان خیلی از آحاد و اقشار مردم به دیدار با حضرت امام می‌رفتند، ولی رفتن یک گروه از نظامی‌ها آن هم با لباس فرم ارتش پیش حضرت امام یک معنی دیگر داشت. آن روز هم رابط ما آقای قاسم فراوان بود. ایشان صبح همان روز هماهنگی‌ها را انجام داد و یکسری از بچه‌ها که شامل همافرها می‌شدند از پادگان انقلاب که واقع در خیابان دماوند بود به سمت مدرسه علوی حرکت کردند و ما هم از دانشکده افسری حرکت کردیم. وقتی فرماندهان پرسیدند چرا گروهی از دانشکده خارج می‌شوید، گفتیم قرار است یک تعدادی از مردم در میدان فردوسی تظاهرات کنند و می‌رویم با آنها برخورد کنیم. به هر حال نظامی ارتش شاهنشاهی هستیم و احساس تکلیف می‌کنیم که مقابل آشوبگرها بایستیم! با این بهانه از دانشکده خارج شدیم و اغلب بچه‌ها لباس‌های‌شان داخل ساک‌شان بود. به مدرسه که رسیدیم ابتدا صبحانه خوردیم و بعد مرحوم احمد آقا فرزند امام آمدند و هماهنگی‌ها با ایشان صورت گرفت. ایشان که رفتند ۱۰ دقیقه بعد آمدند و گفتند امام آماده هستند تا شما به حضورشان مشرف بشوید.

در همان مدرس لباس‌های نظامی‌تان را به تن کردید؟

بله، چون اگر قبلش می‌پوشیدیم امکان لو رفتن بچه‌ها می‌رفت. لباس‌ها را که پوشیدیم، یکی از بچه‌ها به اسم آقای میرشاهی گفت که درست است حضرت امام نظامی نیستند، ولی ایشان از هر افسر و صاحب منصبی برای ما باارزش‌تر و محترم‌تر هستند. لذا باید به بهترین و منظم‌ترین وجه خودتان را آماده دیدار با ایشان بکنید. مراقب باشید حتی کلاه‌تان یک ذره کج نشود. ما هم بسیار مرتب و منظم آماده شدیم و رفتیم به محلی که آن عکس معروف از احترام نظامی ما به حضرت امام انداخته شده است. میرشاهی با صدای بلندی که داشت، ایست و خبردار داد. همگی احترام نظامی گذاشتیم. امام هم از آن بالا به ما دستی تکان دادند و دوبار گفتند: آزاد آزاد. بعد دسته سرود شروع به نواختن کردند و میرشاهی بلند گفت: «یگان دلبسته به خمینی بزرگ، قدم رو» با فرمان او، در همان محوطه کوچک شروع کردیم به قدم رو رفتن و اولین رژه نیروهای مسلح در مقابل حضرت امام را به اجرا درآوردیم.

واکنش حضرت امام چه بود؟

ایشان از ما تشکر کردند و فرمودند: من از شما ممنون هستم که از ارتش طاغوت بریدید و به مردم پیوستید. امیدوارم در تمام مراحل پشتیبان انقلاب و این مردم آسیب دیده از ظلم طاغوت باشید. خوشحال بودیم که حضرت امام از این حرکت ما خرسند شده‌اند و مردم نیز بسیار از این حرکت افسران نیروی هوایی و همافران ابراز خوشحالی می‌کردند.

می‌توانید یک آماری ارائه بدهید که از میان نظامی‌های آن روز، چند درصد افسر بودند و چند درصد همافر؟

تقریبا ۶۰ درصد از بچه‌ها، همافرها بودند و باقی را افسرانی مثل من تشکیل می‌دادند. چون همافرها تعدادشان بیشتر بود، الان اغلب در مورد این روز تاریخی می‌گویند دیدار همافرها با حضرت امام که در واقع دیدار بچه‌های نیروی هوایی با ایشان بود. چه افسر و دانشجوها یا همافرها. ما آن روز همگی آن حرکت تاریخی را رقم زدیم. روز بعد (۲۰ بهمن ماه) وقتی که بچه‌ها در آسایشگاه مشغول تماشای سخنان امام از تلویزیون بودند، دسته جمعی صلوات می‌فرستند و همین صلوات بهانه‌ای به دست یک عده از دانشجوها و افسران مخالف می‌دهد و به سوی بچه‌ها حمله ور می‌شوند. گاردی‌ها هم وارد عمل می‌شوند و درگیری سختی صورت می‌گیرد. ما هم آن روز از دانشکده افسری خودمان را به محل استقرار همافرها رساندیم. نهایتاً انقلابی‌ها پیروز شدند. ولی در این درگیری‌ها حدود ۹۰ الی ۱۰۰ نفر از بچه‌های ما نیز به شهادت رسیدند.

بعد از پیروزی انقلاب و خصوصاً دفاع مقدس، شما چه فعالیت‌هایی داشتید؟

من افسر پدافند هوایی بودم و سال‌ها در مناطق عملیاتی دفاع مقدس خدمت کردم. شکر خدا توانستم ۶۸ هواپیمای نظامی دشمن را ساقط کنم و ۹ نفر از خلبان‌های‌شان را اسیر بگیرم. این آمار در کتاب «ترین‌ها» آمده است. به نوعی یک رکورد جهانی به شمار می‌رود. افتخار دارم که نشان چهره ماندگار نیروهای مسلح را دریافت کردم.

سرهنگ جهانی در دوران دفاع مقدس

اگر باز هم به آن روزها برگردید، مسیری را که طی کرده‌اید، دوباره ادامه می‌دهید؟

صددرصد این راه را دوباره انتخاب می‌کنم و با افتخار آن را ادامه می‌دهم. نه تنها من که خانواده‌ام هم چنین نظری دارند. زمان جنگ همسر و خانواده‌ام یک سال‌ونیم به دزفول آمدند و آنجا زندگی کردند. خودم در خط مقدم بودم و آنها در این شهر مستقر بودند. حتماً می‌دانید که دزفول به شهر موشک‌ها معروف است. از بس که بعثی‌ها آنجا را موشک باران می‌کردند. هر بار که خبر می‌رسید موشکی به دزفول خورده است، من نگران بچه‌ها می‌شدم. اما پیش خودم می‌گفتم ان‌شاءالله اتفاقی برای آنها نیفتاده است. حتی محل خدمتم را ترک نمی‌کردم تا به شهر بروم و سراغ‌شان را بگیرم. یک سال ونیم با چنین سختی‌هایی گذشت و هر چه به همسرم می‌گفتم شما برگردید تهران، اینجا نمانید. ایشان می‌گفت اگر کاری از دست‌مان برنمی‌آید، حداقل می‌توانم لباس رزمنده‌ها را بشوییم. ایشان الان هم می‌گوید کاش آن روزها برمی‌گشت و باز به آن دوران پرشور و حال برمی‌گشتیم.

در مدت حضورتان در جبهه مجروح هم شدید؟

بله، من دوبار مجروح شدم. چند ترکش خوردم. در یکی از مجروحیت‌هایم خمپاره‌ای به نزدیکی‌ام اصابت کرد که ترکش آن باعث شد تا نخاعم بین ستون فقراتم قرار بگیرد. آن زمان دکترها این مشکل را تشخیص ندادند. ماند تا چند سال بعد از اتمام دفاع مقدس، احساس کردم که دیگر بدنم قادر به تحمل این درد نیست. سال ۸۱ به دوستان گفتم دنبال درمانم می‌روم. ولی فکر نکنید که می‌خواهم از ارتش بروم. هر زمان که بخواهید پا در رکاب هستم. حتی اگر برنامه یا مناسبتی هم که باشد، کافی است خبرم کنید تا جلوتر از همه بیایم و در خدمت باشم. از همان زمان پیگیر درمانم شدم. سال ۸۵ دکترها گفتند که به خاطر همان مشکل نخاعی دچار سرطان شده‌ام. از آن زمان تاکنون درگیر این بیماری هستم. البته چهار سال پیش یکی از پیشرفته‌ترین عمل‌ها روی من انجام شد. الان احساسم این است که بیماری‌ام رو به بهبود است. هرچند هنوز هم بسیار درد دارم و محتاج دعای خیر مردم عزیزمان هستم.

ان‌شاءالله که سلامتی‌تان را به دست بیاورید. شما از جمله رزمندگانی هستید که عمرتان را در حوادث انقلاب و دفاع مقدس و دیگر موارد، وقف نظام و مردم کردید.

آخرین سمت‌تان در ارتش چه بود؟

من مدیر ارزیابی و نظارت ارتش بودم؛ هم در نیروی هوایی هم در نیروی زمینی و هم در نیروی دریایی. کار ما این بود که مثلاً اگر تانکی در نیروی زمینی ساخته می‌شد، ارزیابی می‌کردیم تا ببینیم این تانک برمبنای تهدیدهای منطقه‌ای ساخته شده یا هدف و کیفیت دیگری را مد نظر دارد.

به عنوان کسی که عمری را در ارتش و خصوصاً پدافند هوایی گذرانده‌اید، پیشرفت‌های کنونی صنایع نظامی ما را چطور ارزیابی می‌کنید؟

اگر نگاه‌مان به اوایل انقلاب و اکنون باشد، اصلاً قابل مقایسه با هم نیستند. یک زمانی ما صرفاً از موشک‌های هاوک که آن هم ساخت امریکا بود در پدافند هوایی استفاده می‌کردیم. اما الان تنوع موشک‌ها چه پدافند هوایی یا موشک‌های سطح به سطح کشورمان آن قدر زیاد شده است که می‌توانیم بگوییم حتی خوش بین‌ترین افراد و کارشناس‌ها در اوایل انقلاب نمی‌توانستند چنین پیشرفتی را پیش‌بینی کنند. شما نگاه کنید به موشک‌های نقطه زن ما که می‌توانند چند صد کیلومتر آن طرف‌تر با حداکثر خطای ۱۰ متر به هدف برخورد کنند. این یک شاهکار نظامی است. هر کشوری هم چنین تکنولوژی را ندارد. ایران امروز به قدری پیشرفت کرده است که قدرت‌های برتر نظامی مثل امریکا حتی جرئت فکر کردن به جنگ با ایران را ندارند. به تحولات منطقه‌ای نگاه کنید، اگر ایران چنین قدرت بازدارندگی را نداشت از مدت‌ها قبل کشور ما هم مثل دیگر کشورهای منطقه درگیر همان آشوب‌ها و جنگ‌هایی می‌شد که قدرت‌های فرامنطقه‌ای به آنها تحمیل کرده‌اند. از عراق و افغانستان بگیر تا سوریه و یمن و دیگر کشورها. اما شکر خدا ذیل رهبری هوشمندانه حضرت آقا، همدلی و وحدت مردم و پیشرفت صنایع نظامی، ایران امروز سربلند و پیروز است و کسی جرئت تعدی به خاک‌مان را ندارد.

> در دفاع مقدس دوبار مجروح شدم. چند ترکش خوردم. در یکی از مجروحیت‌هایم خمپاره‌ای به نزدیکی‌ام اصابت کرد که ترکش آن باعث شد تا نخاعم بین ستون فقراتم قرار بگیرد. آن زمان دکترها این مشکل را تشخیص ندادند. ماند تا چند سال بعد از اتمام دفاع مقدس، احساس کردم که دیگر بدنم قادر به تحمل این درد نیست...

> اغلب بچه‌ها لباس‌های فرم‌شان داخل ساک‌شان بود. به مدرسه که رسیدیم ابتدا صبحانه خوردیم و بعد مرحوم احمد آقا فرزند امام آمدند و هماهنگی‌ها با ایشان صورت گرفت. ایشان که رفتند ۱۰ دقیقه بعد برگشتند و گفتند امام آماده هستند تا شما به حضورشان مشرف بشوید

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۶۷

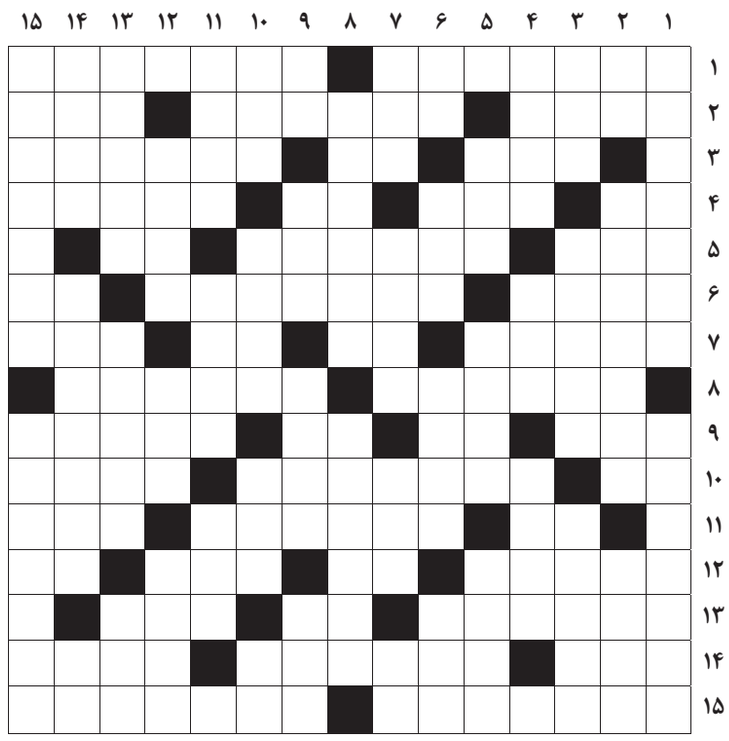

از راست به چپ

■ ۱- شاگرد معروف ابن سینا- مجلس ■ ۲- خبرگزاری ایتالیا- از ایلات کرد ایران- کلام پرسش ■ ۳- پیش نام مردها می‌آید- مرغ می‌رود- سازی کلیدی و الکترونیک ■ ۴- مرغابی- غبار- رطوبت- سردار ایرانی که کراسوس رومی را شکست داد ■ ۵- صدویازده- مشارکت در امر معمولاً خلاف- تصدیق روسی ■ ۶- نوعی غذای ایرانی- داستان غم‌انگیزی که پایان بدی نداشته باشد- پسوند خریدار ■ ۷- گناه بزرگ- حرص و طمع- گیاه مرداب- آهن ■ ۸- آشپز ضحاک- دو برادر حاکم بر کوبا طی شصت سال اخیر ■ ۹- نوعی ریاست مجلس- بنده و شما- ظرف فرورفته- نیروی بازدارنده از گناه ■ ۱۰- حرف دهن کجی- مهم ترین رویداد تاریخی عهد قاجار که مرکزش تبریز بود- زالزالک وحشی ■ ۱۱- از طوایف غیور- شهری در استان خوزستان- سگ بیمار ■ ۱۲- اضطراب و نگرانی- ریشه- تخت پادشاهی- قوم ذبح‌شده ■ ۱۳- فرو بردن سر به زیر آب- ترش و شیرین- گوش دادن ■ ۱۴- جد- شهری سلطنتی در جنوب فرانسه- چرم خالص ■ ۱۵- اولین رئیس پلیس تهران پس از انقلاب مشروطیت- دادستان در دوره ایلخانیان

از بالا به پایین

■ ۱- هواپیمای کاغذی- مرجع عالی شیعیان عراق ■ ۲- نفس خسته- رئیس جمهور فقید عراق- نجیب و بزرگ‌زاده ■ ۳- سرشب- هافبک ملی‌پوش پرسپولیس- نام ماتئوس، کاپیتان آلمان در جام جهانی ۱۹۹۰ ایتالیا ■ ۴- شتر ماده- حجم استوانه‌ای- گلی خوشبو ■ ۵- نخست‌وزیر پیشین ژاپن- حاشیه سفید کتاب- بلندمرتبه ■ ۶- برگ برنده- امت‌ها- خدایا- جدا ■ ۷- پیش درآمد گنج- واسطه معامله- بخشنده- تکرار حرفی ■ ۸- سوزناک- وسیله‌ای برای پیداکردن جهت جغرافیایی ■ ۹- ستون بدن- روش علمی- زشت- پاک ■ ۱۰- جیوه- حنا- کلاه شاهانه- باز عامیانه ■ ۱۱- فیلم مسعود کیمیایی- پسوند مکتب‌ساز- پرستار ■ ۱۲- زنده می‌کرد مرا دم به دم امید وصال/ور نه دور از نظرت کشته هجران ...- سر بی مو- مغز سر ■ ۱۳- پشت سر- از وسایل بازی کودکان در پارک‌ها- دشمن ■ ۱۴- تراژدی ولتر- دستگاهی که با بخار میکروب‌زدایی می‌کند- گرفتنی سر بزنگاه ■ ۱۵- صدور حکم به‌ناحق- هماهنگی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲	۷		۵			
۶		۳						۷
						۱	۹	۸
			۶		۷			
۲	۵		۴					
						۹	۴	۶
			۲	۱				
۹	۴					۶		
						۴	۷	

پاسخ جدول شماره ۶۹۶۶

۴	۸	۵	۶	۹	۳	۱	۵	۷
۵	۱	۶	۴	۸	۷	۹	۲	۳
۳	۹	۷	۵	۱	۲	۸	۶	۴
۶	۲	۳	۱	۵	۹	۷	۴	۸
۱	۷	۸	۳	۴	۶	۶	۹	۲
۹	۴	۴	۸	۷	۶	۳	۱	۵
۷	۳	۱	۲	۶	۴	۵	۸	۹
۸	۲	۹	۹	۲	۱	۴	۳	۶
۲	۶	۶	۷	۳	۸	۲	۷	۱

جدول کلمات متقاطع
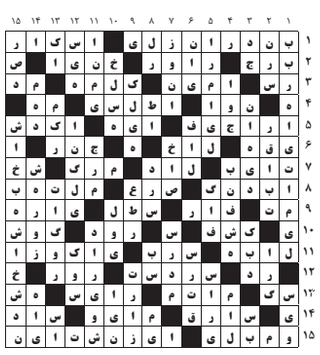
پاسخ جدول شماره ۶۹۶۶